

کتاب نامه

آبان ماه ۱۴۰۰ • شماره ۴

ویژه نامه تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب «تنهاگریه کن»

فهرست



روح جنگ

۳

تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب تنهاگریه کن

۴

حدیث زینبی، مادران ایران

۶

نگاهی به نقش زنان در تاریخ معاصر ایران و انقلاب
اسلامی (از مشروطه تا دفاع مقدس)؛ به بهانه
رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب تنها
گریه کن

حکایت انسان هایی با چگالی بالا

۱۰

چرا خواندن «تنهاگریه کن» لازم است

باید در عمل ثابت کنیم که دین

۱۲

و انقلاب را دوست داریم

گفت و گو با مادر شهید معماریان

تنهاگریه کن

۱۸

روایت مادری که نمی خواست اشک هایش

دشمن را شاد کند

شهدا گل هایی هستند که باید سراغ باغبان آنها برویم

۲۰

گفت و گو با آقای حسین کاجی، روایت گرد دفاع مقدس

روایت های زنانه قطعه گم شده پازل جنگ است

۲۲

گفت و گو با سرکار خانم مستشار نظامی

سرودهای از حماسه

۲۶

تصاویری از شهید محمد معماریان

۲۸

وصیت نامه شهید محمد معماریان

۲۹

اطلاع نگاشت مردمانی مجاهد و بصیر

۳۰

کتاب نامه

۳۰ آبان ماه ۱۴۰۰ | شماره ۴

ویژه نامه تقریظ
حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب تنهاگریه کن📌 کتاب نامه، یادبود مکتوبی
است که دفتر حفظ و نشر آثار حضرت
آیت الله خامنه ای به شرکت کنندگان
در مراسم رونمایی از تقریظ های
رهبر انقلاب اسلامی بر کتاب ها
هدا می کند.

اینستاگرام و شبکه های اجتماعی:

@khamenei_ir

☎ تلفن: ۰۲۱-۶۱۰۱۴۱۰۷

@ پست الکترونیک:

info@khamenei.ir

✉ پیامک: ۱۰۰۰۰۱۱۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی



دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

KHAMENEI.IR

روح جنگ

انسان می‌تواند فرشته‌صفت باشد و سر به آستان الهی بساید، یا در انتها درجه اسفل السافلین قرار گیرد و پست‌تر از هر جاندار دیگری شود. پدیده‌های انسانی از جمله جنگ هم مشمول همین قاعده‌اند. جنگ چه مذموم باشد و در خدمت اهداف غیرانسانی و غیرالهی و چه ممدوح باشد و هدفش برای شکستن گردن ظالمان و گردن‌کشان و مستکبران تاریخ، لاجرم، روح و شناسنامه‌ای دارد؛ شناسنامه‌ای که در حکم آینه‌ای است که می‌توان حقیقت جنگ را در آن دید و ادبیات جنگ همین آینه تمام‌قد کاملی است برای بازنمایی حقیقت جاری در جنگ.

ادبیات دفاع مقدس، در چنین نگاهی اهمیت مضاعف پیدا می‌کند؛ آینه تمام‌قدی که شرح حال عالم و آدم‌های دفاع مقدس را اعم از مردانی که اسلحه به دست در خط مقدم می‌جنگیدند و زنانی که پشت خط مقدم مشغول رتق و فتق امور دفاع بودند و کوله جنگی سربازان و همسران و فرزندان خود را می‌بستند. «تنها گریه کن»، پرتره یکی از همین افراد است؛ آینه تمام‌قدی که سعی کرده در حد ظرفیت واژه‌ها و کلمات، حقیقت جاری در یکی از زنان این دیار را در خود منعکس کند. ❖

آقای مرتضی سرهنگی، مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت، روایت جالبی از دیدار با یکی از مسئولان موزه جنگ روسیه دارد. به روایت سرهنگی، او به همراه چند نویسنده دیگر ادبیات جنگ، سفری به روسیه داشته که در این میان، سری هم به موزه جنگ این کشور زده است. آقای مدیر، گویا از روس‌های با سابقه بازنشسته بوده که سابقه حضور در جنگ جهانی دوم هم داشته و مدال‌های زیادی از کرم‌لین درو کرده؛ او سن و سال بالایی هم داشته و ایضاً در بستر بیماری بوده، اما برای دیدار با گروه ایرانی خودش را با آن حال نزار به مهمانانش می‌رساند. دهان سرهنگی و همراهانش باز می‌ماند از میزان اهمیتی که آقای مسئول برای تاریخ، ادبیات و موزه جنگ کشورش قائل بوده است. مسئول روسی، خطاب به گروه ایرانی خوشامد می‌گوید و زبان به تشریح اهمیت این موضوعات می‌گشاید و جمله‌ای بر زبان می‌راند که مرتضی سرهنگی تا همین الآن هر جا نشسته، آن را گفته: «روسیه بدون ادبیات جنگش صرفاً یک خاک پهناور است!»

جنگ پدیده‌ای انسانی است. انسان روح دارد، لاجرم، پدیده‌های انسانی هم روح دارند. روح

با شوق و عطش، این کتاب شگفتی ساز را خواندم و چشم و دل را شستش دادم.
همه چیز در این کتاب عالی است؛ روایت، عالی - راوی، عالی - نگاه، عالی -
سلیقه‌ی تدوین و گردآوری عالی، در نگاه مرحمت سالار شهیدان به او
و مادرش در نهایت علو و رفعت... هیچ سرمایه‌ی معنوی برای کشور و ملت در مقصد
برتر از این نیست. سرمایه‌ی مادرش دیگر قدرت نگارش لطیف و گویای آن است
که این ماجرای عاشقانه‌ی مادرانه به آن نیاز است. ۱۰ اسفند ۱۳۹۹
- از نویسنده حبه باید تشکر شود -

تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای بر کتاب تنها گریه کن

بسم الله الرحمن الرحيم
با شوق و عطش، این کتاب شگفتی ساز را خواندم و چشم و دل را
شستش و دادم. همه چیز در این کتاب، عالی است؛ روایت، عالی -
راوی، عالی - نگارش، عالی - سلیقه‌ی تدوین و گردآوری عالی، و شهید
و نگاه مرحمت سالار شهیدان به او و مادرش در نهایت علو و رفعت ..
هیچ سرمایه‌ی معنوی برای کشور و ملت و انقلاب برتر از اینها نیست.
سرمایه‌ی با ارزش دیگر قدرت نگارش لطیف و گویایی است که این
ماجرای عاشقانه‌ی مادرانه به آن نیاز داشت. ۱۰ اسفند ۱۳۹۹
- از نویسنده جداً باید تشکر شود -



تہاگرین

روایت زندگی اشرف سادات منتظری

مادر شهید محمد معمارین

نویسنده: اکرم اسلامی

حدیث زینبی، مادران ایران

نگاهی به نقش زنان در تاریخ معاصر ایران و انقلاب اسلامی
(از مشروطه تا دفاع مقدس)؛ به بهانه رونمایی از تقریظ
رهبر معظم انقلاب بر کتاب تنهاگریه کن



• مقاله‌ای از آقای علیرضا مختارپور قهرودی

مقدمه

کمتر محقق یا مورخ یا جامعه‌شناسی است که کوچک‌ترین تردیدی در احیا و ارتقای شخصیت زن پس از قرن‌ها تبعیض و تحقیر در مکاتب سیاسی و نیز صورت تحریف‌شده ادیان پیشین داشته باشد. اگرچه بعد از دوران طلایی اما کوتاه صدر اسلام، دیگر باره زنان از سوی برخی حکومت‌های به ظاهر اسلامی و در واقع ارتجاعی مورد بی‌توجهی و ستم مضاعف واقع شدند اما قدرت محتوای معارف دینی در این زمینه چنان بود که علیرغم محدودیت‌های ظاهری توسط حکومت‌ها و سلسله‌ها، زنان بسیاری در معارف دینی و ادبیات و هنر درخشیدند و آثار گرانسنگی در تاریخ فرهنگ و ادب به یادگار باقی گذاشتند.

در سرزمین ما ایران نیز از دوران قبل از اسلام علیرغم برخی امتیازات خاص زنان وابسته به درگاه شاهان و حکمرانان، عموم زنان از شأن والای خداداد خود بی‌بهره بودند. پس از ورود اسلام به ایران و گرویدن اقشار مختلف مردم به این مکتب آزادی بخش، راه رشد و تعالی برای زنان نیز هموار شد و زنان متعددی در حوزه‌های مختلف فرهنگی بالیدند و منشأ خلق آثار برجسته‌ای شدند.

اما در دوران جدید سیاسی ایران که از سال‌های قبل از

مشروطه آغاز می‌شود نقش، حضور و تأثیر زنان در مقاطع مهم و سرنوشت‌ساز این کشور وارد فصل جدیدی می‌شود که واجد اهمیت خاص و فوق‌العاده‌ای است.

این نقش در تمامی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی قابل تشخیص و تحلیل است. و اگرچه تمامی این حضورها و ایفای نقش‌ها از نظر کمی و کیفی قابل مقایسه با دوران جدید نهضت انقلاب اسلامی از ۱۵ خرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی و از تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا دفاع مقدس و نیز دفاع از حرم نمی‌باشد اما مطالعه این روند، نشان‌دهنده حضور مؤثر و فعال زنان در عصر جدید این سرزمین است. موضوع این مقاله حضور زنان در مقاطع مختلف و ارزیابی این نقش، و شامل بخش‌های زیر می‌باشد.

الف) نقش زنان در دوران پیش از مشروطه

ب) نقش زنان در دوران مشروطه

ج) نقش زنان در حوادث پس از مشروطه

د) نقش زنان در دوران پهلوی اول

ه) نقش زنان در دوران پهلوی دوم

و) نقش زنان از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز دفاع مقدس

ز) نقش زنان در دوران دفاع مقدس

ح) سخنی درباره کتاب تنهاگریه کن

حضور سید زین مسیح در مجلس برای جلوگیری از تسلیم مجلس در برابر اولتیماتوم روسیه؛

۲ تحریم کالاهای خارجی در ماجرای اولتیماتوم روسیه؛

۳ تبلیغ برای جلوگیری از مصرف شکر اروپایی توسط قهوه‌خانه‌ها؛

۴ حضور زنان دشتستانی در مقاومت علیه قوای انگلیس در حمله به بوشهر.

د نقش زنان در دوران پهلوی اول

در دوران پهلوی اول که نه تنها زنان بلکه حتی مردان ایرانی نیز تحت سلطه نظام دیکتاتوری رضاخانی روزگاری گذراندند، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر رخ داد یعنی کشف حجاب. علیرغم فشار شدید و تعدی و وحشیانه رژیم رضاخانی، اغلب زنان ایرانی، کشف حجاب را علاوه بر امری غیرشرعی، موضوعی مخالف حقوق طبیعی و اجتماعی خود دانسته و به شکل‌های مختلف به مقابله و مبارزه با آن پرداختند، از خانه‌نشینی طولانی برخی زنان و خودداری از قبول قانون کشف حجاب تا حضور قابل توجه آنان در تحصن تیرماه ۱۳۱۴ در مسجد گوهرشاد که بنا بر اسناد تاریخی جمع‌کننده از بانوان و کودکان در حمله عوامل رژیم پهلوی در بیست و یکم تیرماه به شهادت رسیدند.

ه نقش زنان در دوران پهلوی دوم

۱ نخستین تظاهرات بانوان در روز ۱۵ خرداد به حمایت از امام خمینی ره در مسجد اعظم؛

۲ تظاهرات ۱۵۰ تن از زنان با چادر در تابستان ۱۳۴۴ در مقابل دفتر نخست‌وزیری و سخنرانی خانم صدیقه امانی خواهر شهید صادق امانی برای حمایت از عاملان ترور حسنعلی منصور؛

۳ حضور فعال در دوران مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی در کانون‌ها، جلسات و هیئت‌های مذهبی و تبلیغی از جمله کانون مسجد موسی بن جعفر علیه السلام به مدیریت آیت‌الله شهید سعیدی که منجر به دستگیری و شکنجه و حتی شهادت برخی زنان شد. از جمله زنان مبارزان دوران می‌توان از خانم مرضیه حدیدچی و مریم بهروزی یاد کرد؛

۴ فعالیت مؤثر در تحصیل معارف دینی و حوزه‌های علمیه شاخص توسط بانوانی از جمله بانو مجتهده امین و بانو صفری که فقط در حوزه مکتب فاطمه علیها السلام که توسط بانو امین تأسیس

الف نقش زنان در دوران پیش از مشروطه

۱ در حادثه گریبایدوف: به میدان آمدن زنان همدوش مردان در پی فتوای آیت‌الله میرزا مسیح، مجتهد تهرانی، برای آزادی زنانی که در سفارت روس محبوس شده بودند؛

۲ در تحریم تنباکو: حمایت زنان در اعتراض به قرارداد توتون و تنباکو در میدان ارگ تهران و سپس در شیراز و تبریز حتی حضور مسلحانه زنان با چادر نمازهایی که به کمر بسته بودند در بازار، همچنین حمایت زنان در بارقاجار از فتوای تحریم تنباکو؛

۳ در شورش نان: حضور زنان در شورش نان در تهران و تبریز که در تبریز چند تن از بانوان به شهادت رسیدند.

ب نقش زنان در دوران مشروطه

۱ حمایت زنان از تحصن علما و مردم در اعتراض به تنبیه تجار توسط علاءالدوله به بهانه اعتراض به گرانی قند؛

۲ حفظ جان علما، که گاه زنانی با استفاده از چماق‌هایی در زیر چادر خود مراقب بودند تا از جانب عوامل حکومت به علما حمله نشود؛

۳ حمایت از تأسیس بانک ملی در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه که زنان با اهدای زینت‌آلات خود و حتی برخی زنان تنگدست با اهدای تمامی دارایی خود مانع از استقراض دولت از کشورهای خارجی شدند؛

۴ اهدای زینت‌آلات و حتی وسایل خانه توسط زنان برای تأمین هزینه خرید اسلحه و مهمات برای انقلابیون مشروطه‌خواه؛

۵ حضور فعال زنان در دوره درگیری‌های مسلحانه ایام استبداد صغیر در دوران محاصره یازده ماهه تبریز و فعالیت‌های مختلف از پختن نان و غذا تا دوختن البسه گرفته تا پرستاری از مجروحان و پُرکردن پوکه‌ها و حتی حضور در دفاع مسلحانه و شهادت تعدادی از زنان در مبارزه با عوامل استبداد؛

۶ کفن پوشیدن زنان و حضور در بازار با سینه‌زنی و عزاداری برای حمایت از علما و مردم متحصن در شاه عبدالعظیم.

ج نقش زنان در حوادث پس از مشروطه

۱ حضور در مقابله با اولتیماتوم روسیه که در این واقعه، هزاران زن در تهران و قزوین و آذربایجان و اصفهان همراه با مردان به خیابان‌ها آمده و حتی برای مردم سخنرانی کردند و

شد حدود هزار طلبه از بانوان تحصیل می کردند؛

۵ نخستین تظاهرات بانوان در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در مشهد در سالروز کشف حجاب؛

۶ حضور چشمگیر در تظاهرات عید فطر ۱۳ شهریور ۱۳۵۷؛

۷ حضور فعال و شهادت تعدادی از بانوان در کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷؛

۸ نقش فعال دختران دانش آموز و دانشجو از مهرماه ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب اسلامی.

🌟 (و نقش زنان از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز دفاع مقدس

با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی ره و تأکید مکرر ایشان بر حضور فعال زنان در تمامی عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حضور این قشر تأثیرگذار شکل تازه ای به خود گرفت. از جمله

۱ حضور مؤثر در نهضت سوادآموزی برای کمک به ارتقاء سطح سواد در جامعه؛

۲ حضور در جهاد سازندگی برای تسریع در آبادانی روستاها و مناطق محروم؛

۳ حضور در بسیج مستضعفان برای دفاع از انقلاب اسلامی و مقابله با گروه های ضدانقلاب؛

۴ حضور در مشارکت های سیاسی و انتخابات مجلس.

🌟 (نقش زنان در دوران دفاع مقدس

با شروع تجاوز رژیم بعثی عراق به جمهوری اسلامی، فصل تازه ای از حضور و مشارکت زنان در تاریخ این سرزمین گشوده شد که از نظر کمی و کیفی از تمامی دوره های قبل متمایز است که برخی از سرفصل های آن چنین است:

۱ حضور در مراکز درمانی و بیمارستان ها برای پرستاری و رسیدگی به مجروحین؛

۲ حضور در مراکز پشتیبانی و نیز تشکیل گروه های متعدد برای جمع آوری ارسال کمک های مردمی، پخت غذا، تهیه و دوخت البسه، تهیه و بسته بندی اغذیه مناسب برای رزمندگان؛

۳ شرکت مستقیم برخی بانوان در دفاع مسلحانه از شهرها در مقابل حمله رژیم بعث؛

۴ تهیه خبر و عکس و گزارش از جبهه ها و شهرهای مورد حمله

موشکی و هوایی دشمن؛

۵ ازدواج با جانبازان و پرستاری از آنان.

اما مهم ترین نقشی که زنان در دفاع مقدس ایفا کردند عبارت است از تربیت فرزندان مؤمن و غیور برای دفاع از آیین و سرزمین و ترغیب و تشویق و رضایت نسبت به حضور همسران و فرزندان خود در جبهه های حق علیه باطل و سپس صبری بی نظیر در تحمل مجروحیت و جانبازی و مفقودالثری و شهادت عزیزان شان و در یک کلام مجاهدت همه جانبه و چند بُعدی در دفاع از اسلام، انقلاب و نظام. آمار هفت هزار شهید و ده هزار جانباز و آزاده که برای پاسداری از آیین و سرزمین، سلامتی و جان خود را نثار کرده اند از میان بانوان کشور ایران در طول مبارزات انقلاب اسلامی تا پایان دفاع مقدس نشان از حضور چشمگیری زنان ایرانی در دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی و ایران است.

🌟 (ح) سخنی درباره کتاب تنهاگریه کن

زندگی خانم اشرف سادات منتظری را می توان تاریخ مستند حیات زن مؤمنه انقلابی در قرن حاضر دانست. هریک از آزمون ها و سختی های جانکاه و روح فرسایی که از دوران جوانی او مخصوصاً در دوره ۲۰ ساله از ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۸ بر زندگی خانم منتظری گذشته کافی است تا نه یک فرد بلکه یک خانواده را به ناامیدی و انزوا و پرهیز از هرگونه فعالیت بکشاند و از نظر روحی به فرسودگی کامل منجر شود.

بیماری های جسمی این بانو و آسیب های سختی که برای محمد و زهرا در کودکی رخ می دهد و امید را در همه اطرافیان از بین می برد گویی هریک کوره ای آتشین از دردهایی است که یکی پس از دیگری او را احاطه می کنند تا گوهر وجودی وی روز به روز تعالی و تکامل یابد و پس از این ابتلائات به اسوه و نمونه ای برای تمامی مردان و زنان جهان تبدیل شود.

فرش حیات این بانوی گرامی با تار دیانت و پود انقلاب بافته شده است و هریک از این حوادث گویی قطعه خاص و مهمی از شخصیت او را شکل می دهند. نهال طيبة ایمان راسخی که از والدین خود به ارث برده با عبادت و توسل و زیارت رشد یافته و سرانجام به درخت شکوفا و تناوری تبدیل می شود که نه تنها خانواده و نزدیکان بلکه دیگر انسان ها را نیز از دریای زلال خود سیراب می کند. خانم اشرف سادات منتظری این مهربانوی ایران اسلامی از جهت دیگری نیز نمونه است. از این جهت که او



که کار مصاحبه و تدوین کتاب تنها گریه کن آغاز می‌شود خانم اشرف سادات منتظری، مادر شهید محمد معماریان، حدود ۶۷ ساله است و خانم اکرم اسلامی حدود ۳۳ ساله. مروری بر این تاریخ‌ها نشان می‌دهد انقلاب اسلامی امروز این افتخار را دارد که نسلی در آن پرورش یافته که با قوت و صلابت و صداقت پرچم روایت‌گری و حفظ دستاوردهای مبارزات مردم مسلمان و آزاده ایرانی را بردوش بگیرد و آن را تا سپردن به نسل‌های بعدی حفظ و حراست کند. و این یعنی این نهضت زنده است و پرچم انقلاب اسلامی دوش به دوش به نسل‌های بعدی سپرده خواهد شد ان شاء الله. آن زمان که شهید محمد معماریان هنوز یک سال و نیمه بود و پزشکان از حیات او قطع امید کرده بودند خانم منتظری با توسل به خاندان عصمت و طهارت و خواندن نماز حضرت رسول ﷺ شفای محمدش را گرفت و بعد از حیرت پزشک از معجزه شفای محمد یک جمله به او گفت: «ما بی‌صاحب نیستیم.» آری اسلام صاحب دارد، انقلاب اسلامی صاحب دارد، ایران صاحب دارد و حرم اهل بیت هم صاحب دارد. ما بی‌صاحب نیستیم. ❖

متن کامل این مقاله، همراه با مستندات و ضاممت‌های تفصیلی آن، در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) به آدرس <https://farsi.khamenei.ir>، در دسترس علاقه‌مندان قرار داده شده است.

نمونه‌ای است از هزاران مادر شهیدی که جگرگوشه‌های نازنین خود را در دامان پُرمهر و عاطفه و مطهر خود پروردند و درست در زمانی که هنگام لذت بردن از حیات فرزندان بُرنای خود بود مخلصانه و برای حفظ و حراست از دین و آیین و سرزمین مقدس خود نه تنها مانع حضور آنان در صحنه‌های خوف و خون و خطر نشدند که خود آنان را بدرقه کردند و افتخار ایثار را به دیگر شئون ارزشمند خود افزودند نظیر مادران دیگری از ایران و افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی که برای جلوگیری از تهاجم سپاه داعشی جهل و ارتجاع که اگرچه به ظاهر با شعارهای دینی اما در باطن در خدمت تام و تمام استکبار جهانی کمر اشغال سرزمین‌های اسلامی و نابودی کامل تمامی آثار اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ بسته بود، فرزندان خود را به عرصه مقاومت اسلامی فرستادند و لقب پرافتخار مادران شهید مدافع حرم را بر سینه پُرمهر خود آویختند.

اقا ماجرای این روایت عاشقانه مادرانه، بُعد افتخارآمیز دیگری نیز دارد و آن نقش آفرینی خانم اکرم اسلامی نویسنده کتاب تنها گریه کن است. خانم منتظری، مادر شهید محمد معماریان، متولد ۱۳۳۰ است. انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسیده، جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ جریان داشته و حضرت امام خمینی علیه‌السلام در سال ۱۳۶۸ به ملکوت اعلی پیوسته است. خانم اسلامی در میانه این دفاع مقدس به دنیا آمده است و در پایان دفاع مقدس، سه ساله و هنگام رحلت حضرت امام، چهار ساله بوده است. در سال ۱۳۹۷،

چرا خواندن «تنهاگن»

حکایت انسان‌ها

حضور دارند و هستند، حضورشان و بودن‌شان حس می‌شود؛ درست مثل یک جرم با چگالی بالا که می‌آید و نرم و لطیف و دلنشین بخشی از فضا یا ذهن دیگر آدم‌ها را پر می‌کند. این پرکردن آنقدر نرم و لطیف هم هست که بعد از مدتی از شدت بودن و حضور داشتن برای چشم‌های ظاهربین «عادی» می‌شوند و شاید به چشم نیایند اما امان از روزی که خدا بخواهد اطرفیان آنها را با نبودن‌شان امتحان کند. آن وقت آن جای خالی با هیچ چیز دیگری پرشدنی نیست. «مادر»‌ها از این سنخ انداما اشرف سادات دیگر خیلی «مادر» است.

«تنهاگریه کن» شرح حال یک مادر است که هر جا بوده، چگالی بالای بودنش حس شده. هر جا بوده در آن جاری شده، چون مادر بوده لاجرم حیات را هم جاری کرده. حیات که جاری بشود، زندگی و رشد و نمو جاری می‌شود. فرقی هم نمی‌کند این «جا» شرکت عینی در مبارزات ضدطاغوتی پیش از انقلاب باشد یا خانواده گرم و پرمهری که با همسرش تدارک دیده یا حتی همان محله زندگی‌اش که با شروع جنگ تبدیل می‌شود به یکی از نبض‌های پرتپش قم در تدامین و تدارک و پشتیبانی و لجستیک جبهه‌ها به اندازه سعی و توان زنان محل. اشرف سادات بخشی از همان روح زنده حیات است که خدا در ذات بشر دمیده: «و نفخت فیهِ من روحی...»

آدم وقتی چشمه جاری حیات شد لاجرم هم بودنش با نبودنش متفاوت بود. نبودن حیات، نبودن یک موضوع عادی نیست، حیات که نباشد هیچ چیزی نیست؛ نبودن حیات برابر است با عدم و نیستی. حیات باید باشد که عالم و آدم باشد. دنیا و مافیها به حیات نیاز دارد. این شکلی

«با خودم می‌گفتم این زن یک آدم معمولیست؛ مثل همه ما دلنگی را تجربه کرده، دلواپس و غصه‌دار شده، بارها خسته و بیمار شده و نیاز به استراحت دارد. گاهی با کوچک‌ترین اتفاق ذوق می‌کند. با رنج کشیدن آشناست. احساسات دارد و در عین حال می‌تواند اطرافش راه جایی خواستنی تبدیل کند. از آن آدم‌هایی که دنیا بهشان نیاز دارد. شاید فرقتش با ما همین بود که نبودنش به چشم می‌آمد.» اینها بخش‌هایی از سطرهایی است که نویسنده کتاب «تنهاگریه کن» در مقدمه کتاب و در توصیف سوژه‌اش آورده است. یک مقدمه ۷ صفحه‌ای به قلم خانم اکرم اسلامی که خواندنش به اندازه خود کتاب حرف دارد برای گفتن. جمله آخر عبارات بالا احتمالاً فرق بین نویسنده این سطور و امثال او با امثال اشرف سادات منتظری باشد. اشرف سادات در زمره کسانی است که بودن آنها با نبودن‌شان تفاوت دارد. دنیا بیش از هر چیزی به این آدم‌ها نیاز دارد. آدم‌هایی که وقتی



«ریه کن» لازم است

سایه با چگالی بالا

اگر نگاه کنیم، نبودن آدم‌هایی که مراقب روح الوهی دمیده شده در وجود خودشان بوده اند هم یک نبودن معمولی نیست، برابر است با عدم و نیستی. دنیا به این آدم‌ها نیاز دارد چون باید زنده باشد چون به حیات نیاز دارد لاجرم هم باید به نویسنده حق داد که در مورد اشرف سادات به چنین آوردگاهی برسد و دست‌های تسلیم را بالا ببرد که اشرف سادات می‌تواند اطرافش را به جایی خواستنی تبدیل کند؛ که اشرف سادات از آن آدم‌هایی که دنیا بهشان نیاز دارد؛ که فرق اشرف سادات‌ها با ما همین است که نبودن اینها به چشم می‌آید و «تنها گریه کن» روایت این زندگی و حیات است.

«تنها گریه کن» روایت زندگی اشرف سادات حسینی است. مادر شهید محمد معماریان که البته خودش فارغ از فرزند شهیدش یک شخصیت مستقل است چه آنگاه که در کودکی و نوجوانی در خانه پدری روزگاری می‌گذراند چه آن هنگام که به خانه بخت رفت چه آن زمان که در مقام یک زن مبارز قدم به مسیر مبارزه علیه طاغوت گذاشت و رسماً سرباز امام شد چه آن هنگام که با پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی کمر به ایجاد یک جامعه کوچه زنانه و مومنانه در محل زندگی خود در قم بست و چه آن زمان که بعد از طی کردن همه این دامنه‌ها و مقدمات به مقام رضای الهی رسید و خداوند امانتی که به او داده بود را پسر گرفت و پسر نوجوانش به شهادت رسید تا دایره افتخارات اشرف سادات هم کامل شود.

همراهی و هم‌قدمی در مسیر رضای الهی موضوعی نیست که در توان هر کسی باشد. ظرف و ظرفیت بالایی می‌خواهد که در حوادث و وقایع مختلف روزگار پخته شود. رضای الهی، ذاتی نیست که در ظرف هر

شخصیتی بگنجد. لاجرم پرداخت و صیقل می‌خواهد و اشرف سادات همه اینها را با صبر و رضای خود کرد تا حالا خودش نمونه‌ای باشد از آن روحی که خدا در ذات بشر دمید. شاید این ظرفیت و هم‌قدمی در توان و توش امثال نگارنده این سطور نباشد اما آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید و «تنها گریه کن» قطره‌ای از دریای صبر و ظرفیت و انسانیت است:

«با شوق و عطش، این کتاب شگفتی‌ساز را خواندم و چشم و دل را شستش و دادم. همه چیز در این کتاب، عالی است؛ روایت، عالی - راوی، عالی - نگارش، عالی - سلیقه‌ی تدوین و گردآوری عالی، و شهید و نگاه مرحمت‌سالار شهیدان به او و مادرش در نهایت علو و رفعت .. هیچ سرمایه‌ی معنوی برای کشور و ملت و انقلاب برتر از اینها نیست. سرمایه‌ی با ارزش دیگر قدرت نگارش لطیف و گویائی است که این ماجرای عاشقانه‌ی مادرانه به آن نیاز داشت. سیدعلی خامنه‌ای»





گفت و گو با مادر شهید معماریان

باید در عمل ثابت کنیم که دین و انقلاب را دوست داریم

در آن زمان خانه‌ی ما در صفائیه بود. وقتی آقا فرمودند که سربازها فرار کنند، من در فلکه‌ی صفائیه پنج سرباز فراری دادم. آن‌ها را به خانه می‌آوردم و بعد برایشان کلاه و لباس تهیه می‌کردم. آخر شب که بچه‌ها و حاجی می‌خواهیدند، یواشکی به رودخانه می‌رفتم و لباس‌هایشان را آتش می‌زدم. البته شوهرم سخت‌گیر نبود، ولی چون خیلی فعالیت می‌کردم، با خودم می‌گفتم اگر حاجی بفهمد و به من بگوید نرو، امر شوهر واجب است و مجبورم در خانه بنشینم.

این راهم بگویم که در طول این پنجاه سال، هیچ‌گاه برای زندگی‌ام کم نذاشتم. در واقع، از استراحتم گذشتم؛ چون انقلاب و دینم را دوست داشته و دارم. ما عمری گفتیم حسین دوستت داریم، الآن پای عمل باید این دوست داشتن را ثابت کنیم.

چگونه شد که محمد آقا به جبهه علاقمند شد؟ خودشان داوطلب شدند؟ شما و پدرش راحت اجازه دادید؟

ما بعد از خانه‌ی صفائیه به این خانه آمدم و نزدیک ۳۵ سال است که در این خانه‌ام. در آن زمان، بسیج قصد داشت

از آن روزهای جنگ و جهاد بگویند.

زمانی که قرار بود امام از پاریس تشریف بیاورند، من یک شب و دو روز با دو بچه و یک ساک در بهشت زهرا ایستادم تا ایشان را ببینم. این قدر جلو رفته بودم که به پشت میله‌ها رسیده بودم. وقتی هلی‌کوپتر امام نشست و ایشان پیاده شدند، من دیگر نمی‌دانستم از خوشحالی باید چه کار کنم. بعد از اتمام سخنرانی آقا، ماشین گیرم نیامد و با دو بچه تا شاه عبدالعظیم پیاده رفتم؛ چون عشق امام را داشتم اصلاً برایم سخت نبود. وقتی آقا به مدرسه‌ی علوی رفتند، من هم برای خدمت به آنجا رفتم. در ماشین ساندریج درست می‌کردم و هر کاری که از دستم برمی‌آمد، انجام می‌دادم؛ چون خودم در قم ساکن بودم، بچه‌ها را به تهران پیش مادرم می‌بردم و بعد به مدرسه رفاه می‌رفتم.

کم‌کم درگیری‌های خیابانی شروع شد. من هم شروع به درست کردن مواد منفجره کردم. وقتی عده‌ای از همافران را کشتند، من خیلی تلاش کردم که برای اهداء خون به بیمارستان بروم، اما تیراندازی زیاد بود و اجازه نمی‌دادند. با عده‌ای دیگر، وسط خیابان سنگر ساختیم. هر کاری که شما فکرش را بکنید، من انجام دادم.

در محل ما پایگاه بزند، گفتم که خانه‌ام را در اختیار بسیج می‌گذارم. همه قبول کردند و خانه‌ام پایگاه بسیج حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها شد. فعالیت زیادی هم داشتیم و با پشتیبانی جنگ و جهاد کار می‌کردیم. مرتب تریلی می‌آمد و برای جبهه اثاث می‌برد.

یک روز محمد گفت مامان من هم دلم می‌خواهد مثل شما بسیجی شوم و به جبهه بروم. گفتم آره مامان، وظیفه‌مان است. وقتی امام حکم جهاد دادند، فرقی نمی‌کند زن یا مرد باشی، باید جهاد کنی. اگر قرار بود زن به جبهه نرود، امام حسین علیه‌السلام خانواده‌اش را به کربلا نمی‌برد. آقا خانواده‌اش را بُرد تا کلاس درسی برای ما باشد که اگر روزی رهبر ما امر کرد، ما امرایشان را اطاعت کنیم.

شناسنامه‌اش را دادم و رفت. وقتی برگشت، دیدم خیلی ناراحت است. گفتم مامان چه شده، چرا این قدر ناراحتی؟ گفت مامان رفتم اسمم را بنویسم، ولی به من گفتند تو بچه‌ای! گفتم اشتباه کردند. پاشو خودم ببرمت. وقتی به بسیج رفتیم، گفتم اگر یکی بخواید پناهنده‌ی اسلام شود، باید بیرونش کرد؟ شما حق نداشتید اسم بچه‌ی من را بنویسید. گفت خانم به خدا بیست ساله‌ها می‌آیند با ما دعوا می‌کنند، بچه‌ی شما فقط دوازده سالش است. گفتم می‌دانم دوازده سالش است، ولی الآن می‌تواند به پایگاه برود و معرفت و درک و لیاقتش را پیدا کند. بعد از صحبت‌های من، اسمش را نوشتند. یک سالی هم به پایگاه رفت. من تمام وقت حواسم بودم که کجا می‌رود و چه کار می‌کند. گذشت تا اینکه حاجی‌مان خواست به جبهه برود. حاجی در هشت سال جنگ مرتب در رفت و آمد بود. حالا خدا خواست سایه‌اش بر سر ما باشد، وگرنه باید ایشان هم شهید می‌شد. خلاصه وقتی حاجی گفت من دارم به جبهه می‌روم، گفتم محمد را هم ببر. گفت حاج خانم بچه است. گفتم فکر می‌کنی بچه است، اصل کار روحش است که بچه نیست، برش دار برو. این شد که با هم به سومار رفتند؛ چون حاجی کارش معماری بود، به جبهه رفتند تا آنجا تنور درست کنند و نان داغ برای جبهه بفرستند. محمد پایش به جبهه باز شد و دیگر دوتایی می‌رفتند.

یک روز که حاجی آمد، گفتم نوبتی هم باشد، نوبت من است. بنشین بچه‌ها را نگه دار من باید بروم. سوار قطار شدم و به اهواز رفتم. وقتی رسیدم، به جای خانه‌ی علم الهدی رفتم.



مسئول آن منطقه بود. به او گفتم من آمدم اینجا کمک کنم. گفت خانم همه‌ی مامسئولیتی اینجا داریم، فقط کسی را می‌خواهیم که پتو بشوید و کسی حاضر نمی‌شود پتو بشوید. گفتم من می‌شویم. وقتی آمدم کم‌کم هشت تا خانم دیگر هم اضافه شدند. پتوهایی که از خط می‌آمد، زیرشان جنازه و پُراز خون بود. این پتوها را با وانت به رودخانه می‌بردیم. خدامی داند که گاهی آب رودخانه پُراز خون می‌شد. این پتوها را دوباره می‌آوردیم و برای ضد عفونی در ماشین می‌انداختیم. هجده روز آنجا بودم؛ چون بچه‌ی کوچک داشتم، مجبور شدم برگردم. به حاجی گفتم هر وقت شما بیایی، من می‌روم. برای همین حاجی و محمد مرتب در رفت و آمد بودند.

محمد آقا در چه عملیاتی به شهادت رسید؟ از ماجرای شهادت و خاک سپاری ایشان بفرمایید.

در عملیات کربلای ۴ گفته بودند که سیصد نفر خط‌شکن می‌خواهیم که بروند و برنگردند. الحمدلله یکی از آن‌ها محمد بود. بعد به آن‌ها گفته بودند باید برای دیدار آخر به خانه‌هایتان بروید. سحر آمد. گفتم محمد من انتظار آمدن تو را نداشتم، چرا آمدی! گفت مادر دیدار آخر است ان‌شاءالله. گفتم خوش آمدی، ولی هر خانه‌ای لیاقت شهادت ندارد. گفت حالا این دفعه می‌بینی دارد یا نه. روز پنجم دیدم که دلش می‌خواهد چیزی به من بگوید، ولی نمی‌تواند. رفت ایستاد به ظرف شستن. رفتم بغلش کردم و گفتم محمد، چهره‌ات می‌خواهد حرف‌هایی به من بگوید، ولی نمی‌گوید، اگر درباره‌ی جبهه است، من آماده‌ی شنیدنش هستم. گفت مادر من این دفعه که به جبهه می‌روم صد درصد شهید می‌شوم. نود درصد هم جنازه ندارم. همه‌ی این حرف‌ها را هم که می‌خواهم به تو بزنم برای ده درصد است که شاید من برگردم. وصیت‌نامه‌ای هم نوشتم که دست بنده‌ی خدایی است. آن را بعد از شهادتم برای شما می‌آورند، ولی الآن دیدم شما آمادگی‌اش را داری، گفتم این وصیت را من به شما می‌کنم، شما هم در قلبت نگهداری کن و هر وقت خبر شهادت من را شنیدی آن موقع باز کن. گفت، کفنی که از بیت‌الله الحرام برای خودت آوردی، اگر راضی بودی آن کفن را به تن من بپوش؛ آن شال سبزی که از روی سرهای شهدا برای داخل کفن خودت آوردی را هم اگر من آمدم و صورت داشتم، روی صورت من ببند؛ گفت مادر دعا کن من به شکلی شهید شوم که به غسل نیازی نداشته باشم. دلم نمی‌خواهد آب دنیا من را بشوید. محمد در سیزده سالگی به جبهه رفت و در شانزده سالگی شهید شد. وقتی بالای سرش رسیدم، دیدم روی تابوتش نوشته محمد معماریان شستن نمی‌خواهد. گفتم الحمدلله که به آرزوی دلش رسید. خودش غسلش شد و رفت. گفتم





خورد. هر کاری کردم پایم را در بیاوریم، نتوانستم. گفتم آخ! پایم شکست. دامادهایم آمدند و من را به اتاق بردند. دکتر آمد و گفت زود او را به قم برسانید، دارد خون ریزی مغزی می کند. من را در ماشین گذاشتند و آمپول فشار زدند. تا اواسط راه بچه هایم را می دیدم، ولی برایم مشخص نبودند. کمی که بهتر شدم، گفتم من را به بیمارستان نبرید، می خواهند چادرم را از سرم بردارند و دست به سرم بزنند. سرم ان شاء الله خوب می شود، ولی پایم خوب نمی شود. گفتم من را ببرید پیش شکسته بند تا پایم را جا بیندازد. پایم را جا انداخت و به خانه رفتیم. تا صبح از درد آرام و قرار نداشتم. صبح به داماد بزرگم گفتم غیر از قوزک پایم، قلم پایم هم درد می کند، برویم درمانگاه عکسی از پایم بگیریم. وقتی عکس گرفتیم، گفت قلم پایت شکسته و باید بروی بیمارستان تا پای شما را گچ بگیرند. گفتم من نمی خواهم گچ بگیرم، خوب می شود. دوباره پایمان را بستیم و به خانه آمدیم. هشتم محرم از مسجدالمهدی به منزل ما آمدند تا برای عاشورا و تاسوعا ظرف و دیگ ببرند. به حاج اکبر گفتم از مسجد چه خبر؟ گفت کار زیاد است و کارکن کم! گفتم من می توانم بیایم. گفت اگر بیایی خانم های مسجد خوشحال می شوند. گفتم می آیم، بلکه آقا نظری کند و پایم هم خوب شود. به مسجد رفتم و برنج و سبزی پاک کردم. شب

خدایا! ممنونم، امّا لیاقت و معرفت و درک به من بده تا تشکر کنم. گفتم مادر دعا کن طوری شهید شوم که از آقا امام حسین سبقت بگیرم. آقا سه روز جنازه اش آفتاب خورد، سه روز هم جنازه ی من آفتاب بخورد تا قیامت سرشکسته ی خانم حضرت زهرا سلام الله علیها نباشم. وقتی فرمانده اش آمد، گفت دو شب و سه روز جنازه روی زمین بود. گفتم مادر از خدا بخواه کمک کند مرا بغل کنی و در قبر بگذاری. به خدا بگو امانتی که به من دادی را در راه اسلام به تو پس دادم. این ها قشنگی های خدا بود که نشانم داد.

در قبر که ایستادم اصلاً احساس نکردم دارم محمد را خاک می کنم. خودم بغلش کردم و در خاک گذاشتمش. خودم تکانش دادم و برایش تلقین خواندم. سر نداشتم، فقط صورت داشت. صورتش را روی خاک گذاشتم و بعد از قبر بیرون آمدم. تا خواستند روی صورتش را ببندند، گفتم یک لحظه صبر کنید. تا اینجا هر چه به من گفته من به او گفتم چشم. گفتم مادر سلام من را به مادرم حضرت زهرا سلام الله علیها برسان. به مادرم بگو آن ساعتی که ما را در خاک می گذارند هیچ کس به دامان نمی رسد. نکند رویت را از ما بگردانی. بعد از قبر بیرون آمدم و سخنرانی کردم. هیچ کس تا الآن هر وقت در مورد محمد صحبت می کنم اشک من را ندیده است، حتی خانواده ام!

فکر نکنید که الآن من این گونه صحبت می کنم، از سر بچه ام گذشتم، نه! ولی در مقابل دین از سرش گذشتم. باید می رفت. من زندگی ام را وقف مردم کردم و تا زنده ام باید در این خانه رفت و آمد باشد. الآن ۳۵ سال است که تمام نیازهای زندگی را برای من می آورند، ولی من می گویم خدایا! تو می دانی من چه کار می کنم. هر روز صبح هم که از خواب بلند می شوم، می گویم خدایا! به تو پناه می برم تا بتوانم کمکی به مردم کنم.

روی جلد کتاب تصویر پایی است که تکه ای از شال سبز به آن بسته شده است. داستان بسته شدن این تکه از شال سبز را هم بر ایمان روایت کنید.

روز اول محرم به روستای کرمجگان قم رفتیم. نوه ی سه ساله ام وقتی از پله ها بالا می رفت، تا به پله ی آخر رسید، دیدم دارد می افتد. دویدم که بچه را بگیرم، پایم در نرده ی پله ی آهنی رفت و در جوی آب افتادم و سرم به لبه ی سیمانی جوی آب

از داخل ضریح امام حسین علیه‌السلام شال سبزی آوردم. می‌خواستم به دیدن شما بیایم که بچه‌ها گفتند صبر کن با هم برویم. به اتفاق، همگی آمدیم و به زیارت مرقد امام رفتیم. بعد گفتیم امروز روز عاشورا است و به مسجدالمهدی بیاییم و زیارت عاشورا را با آسید جعفر بخوانیم، شما را هم ببینیم و برویم. بعد دست‌هایش را روی صورتم و مچ پایم کشید و باندها و پنبه‌هایی را که شکسته بند به پایم بسته بود، همه را باز کرد و شال سبز را دور مچ پایم بست و گفت مادر برو زیرزمین دیگرهای امام حسین علیه‌السلام را بشور. از خواب که بیدار شدم، دیدم باندها همه باز شده و شال هم به مچ پایم بسته شده است. وقتی بلند شدم اصلاً پایم درد نمی‌کرد. شروع به نظافت کردم و بعد داشتم صبحانه را آماده می‌کردم که حاجی آمد و با تعجب به من نگاه کرد و گفت خانم چرا داری روی پایت راه می‌روی، مگر به شما نگفتند روی پایت راه نرو! می‌خواستم به حاجی بگویم، ولی نمی‌توانستم. فقط اشاره‌ای به او کردم و گفتم حاجی پای من خوب شده، این شال هم نشانه‌اش هست. هر جایی که قدم برمی‌داختم، بوی عطر شال در همه جا می‌پیچید. وقتی ماجرا را در مسجد تعریف کردم، در سطح شهر پخش شد؛ حتی ماجرا به فرمانداری هم رسید. در فرمانداری گفتند اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد، آقای گلپایگانی از همه‌ا علم‌تراست، ایشان باید تأیید کنند. دوازدهم محرم بود که آقا گلپایگانی متوجه شدند و آسید باقر را با آقای لنگرانی روانه‌ی منزل ما کردند که از نزدیک ببینید، بعد هم ما به خانه‌ی آقا برویم.

وقتی به خانه‌ی آقا رفتم، همان مقداری را که از شال مانده بود، روی تخت آقا گذاشتم؛ چون نمی‌دانستم معجزه است، هر کس می‌آمد یک نخ به او می‌دادم. همین قدرش مانده بود که آنجا بردم. آقا گفت این شال را به دست شما امانت داده بودند، شما حق نداشتید از این چیزی جدا کنید! گفتم آقا من که نمی‌دانستم معجزه است، هر کس آمد، یک نخش را دادم که شفا پیدا کند. گفت از حالا به بعد مواظب باشید و پارچه را همراه با بسم‌الله در شیشه بگذارید و درش را هم باز نکنید.

گفتم آقا مال شما، من لیاقتی ندارم چنین چیزی در دستم باشد. آقا نگاهی کرد و گفت اگر قرار بر این بود که خدا من را انتخاب کند، شما را انتخاب نمی‌کرد. خدا خانواده‌ی شهدا را انتخاب کرد تا به آن‌ها بفهماند هر وقت خون شهدای کربلا از بین رفت، خون شهدای انقلاب هم از بین می‌رود. ❀



به خانه آمدم و فردا دو عصا برایم تهیه کردند و دوباره برای رسیدگی به کارها به مسجد رفتم. شب، وقتی سینه‌زنی شروع شد، به امام حسین علیه‌السلام گفتم اگر همین مقدار کارم قابل قبول شماست، از خدا بخواه تا فردا کف پای من به زمین برسد تا بتوانم دیگرهای مسجد و دیگرهای خانه‌ی عمه‌ام را بشویم. این نذر را کردم. به خانه برگشتم. هنگام سحر عاشورا، خواب دیدم که در مسجدالمهدی هستم و جمعیت خیلی زیادی در مسجد هست. گفتند برای مسجد دارد نیروی کمکی می‌آید. جلوی مسجد که رفتم، دیدم دسته‌ای منظم به طرفم آمد و سعید آل‌طاها جلوی دسته نوحه می‌خواند و بقیه جواب می‌دهند. دیدم پسر هم کنارش هست. در خواب برایم یقین شده بود که آن‌ها شهدا هستند.

از پله‌های مسجد بالا آمدند و جلوی محراب ایستادند و شروع به نوحه خوانی و سینه‌زنی کردند. من هم کناری ایستاده بودم و به آن‌ها نگاه می‌کردم که محمد جمعیت را دور زد و آمد دستش را به گردنم انداخت و بوسم کرد. من هم محمد را بوسیدم و گفتم مامان خیلی وقت است که ندیدمت، چه بزرگ شدی! سرش را بلند کرد و گفت این عصاها چیست؟ گفتم چیزی نیست مادر، چند روزی است پایم درد می‌کند، دارم با عصا راه می‌روم. گفت مامان، چند روز پیش کربلا بودم و برایت

تنها گریه کن

روایت مادری که نمی خواست اشک هایش دشمن را شاد کند

• گفت و گو با خانم اسلامی، نویسنده کتاب «تنها گریه کن»

تقریباً حدود یک سال و نیم پژوهش و تحقیق و مصاحبه‌ی این کار زمان برد. مصاحبه‌ها بررسی می‌شد و جاهای خالی‌اش را با مراجعه‌ی دوباره پُر می‌کردم. البته من در این مدت همچنان با حاج خانم در ارتباط بودم و ارتباطم قطع نشد؛ یعنی در ابتدا مسائل کاری بود، ولی بعد دلم برای ایشان تنگ می‌شد و به همراه دوستان به منزلشان می‌رفتم. این اتفاق خوشایندی بود؛ چون صمیمیتی که به وجود آمد، لایه‌لای این دیدارها حاج خانم یک سری خاطرات دیگری هم برای من تعریف کرده که من می‌توانستم از این‌ها ایده بگیرم و حال و هوای منزل و شخصیتشان را کمی بیشتر بشناسم. این رفت‌وآمدها به من خیلی کمک می‌کرد.

❖ **کمی به سراغ خود کتاب برویم؛ چرا اولین فصل کتاب از دوران کودکی حاج خانم شروع می‌شود؟ این خط سیری که روایت را بردوش کشیده، چرا از آنجا شروع می‌شود؟**

بله، ما می‌خواستیم نشان بدهیم که ایشان آدم معمولی است؛ یعنی زندگی‌اش معمولی بوده و نوجوانی و جوانی معمولی را گذرانده است و هیچ اتفاق خاص و خارق‌العاده‌ای در سیر زندگی‌اش حاکم نبوده است. شاید مهم‌ترین دلیلی که بتوانم به آن اشاره کنم که چرا از کودکی شروع کردیم این است که نشان بدهیم سیر طبیعی زندگی هر کدام از ما همان‌طوری پیش می‌رود که این شخصیت گذرانده است؛ در کودکی شیطنت داشته، رشد کرده،

جلسه‌ی اول تمام قسمت‌های منزلش را به من نشان داد. من به دوستانم می‌گویم برای خواندن این کتاب وقت زیاد است، بروید حاج خانم را ببینید؛ چون الآن حاج خانم تشریف دارند و هنوز سایه‌شان بالای سرماست و با روی باز و گشاده همیشه پذیرای مهمان است. من آن‌ها و دیگران را تشویق می‌کنم که در این محیط قرار بگیرید؛ چون آن لطفی که در حق من شد و آن اتفاق خوشایندی که برای من افتاد متقابلاً دلم می‌خواهد برای بقیه هم این اتفاق خوشایند بیفتد. من همان جلسه‌ی اول می‌خواستم حتماً این کار را انجام بدهم، ولی بعد از اینکه در جریان جزئیات زندگی ایشان قرار گرفتم با آن همه فرازونشیبی که یک زن به تنهایی گذرانده، تردیدهایم بیشتر شد و به خودم می‌گفتم که آیا واقعاً می‌توانم از پس کار ببریم و این کار به نتیجه می‌رسد؟! لطف خدا و کمک اساتید و آقای کاجی و دعا‌های حاج خانم شامل حال شد و این اتفاق رقم خورد.

❖ **رفت‌وآمدها برای جمع‌آوری خاطرات چقدر طول کشید؟ از فرایند کار بر ایمان بگوئید.**

❖ **از روزی که پیشنهاد نوشتن کتاب «تنها گریه کن» را به شما دادند، چه حسی پیدا کردید؟ از آن روزی که خدمت مادر شهید رسیدید، از مشاهدات آن روز و اتفاقاتی که رقم خورد تا این کتاب نوشته شد، برایمان بگوئید**

وقتی در مؤسسه این پیشنهاد را به من دادند و کمی از اوضاع و احوال حاج خانم و اتفاقاتی که از سرگذرانده بود برای من تعریف کردند، من علاوه بر تردید از نزدیک شدن به ایشان، هراس هم داشتم؛ اما آقا کاجی مرا راضی کرد و گفت اگر هم نوشتی اشکالی ندارد، فقط برو و حاج خانم را ببین. این نگرانی در صفحه‌ی اول کتاب هم کاملاً حس می‌شود که آیا قلم می‌تواند سنگینی بار را بردوش بکشد یا نه. بله، این نگرانی برای زمانی بود که من حاج خانم را ندیده بودم و در جریان ریز اتفاقات زندگی ایشان قرار نگرفته بودم. تنها چیزی که نسبت به آن یقین داشتم و دوست داشتم این کار را انجام دهم، دیدار حاج خانم بود. خاطر من هست در صبح زمستانی وقتی حاج خانم را دیدم، همان جلسه‌ی اول با روی باز و گشاده مرا پذیرفت و رفتارش بسیار صمیمانه بود. آن روز با همدیگر صحبت کردیم و همان



شد و همه‌ی کارهایش انجام شد، من روزی خدمت حاج خانم رفتم و گفتم می‌خواهم کتاب را برای شما بخوانم. صبح تا بعدازظهر من تمام این کتاب را به جز فصل شهادت و خاکسپاری محمد برای حاج خانم خواندم. با وجود اینکه همه‌ی این اتفاقات را خودم شنیده و نوشته بودم و در این مدت خیلی سعی کرده بودم عواطفم را مهار کنم، اما آن روز نتوانستم به عواطفم غلبه کنم. در واقع، دلم نیامد آنچه نوشتم را برای حاج خانم بخوانم. وقتی همه‌ی آن اتفاقات و فصل‌ها از ابتدا برای ایشان خوانده شد، ایشان گفت همه‌ی خاطرات زندگی‌ام دوره شد. من آن فصل شهادت را نتوانستم برای ایشان بخوانم و برابم سخت بود، اما ماشاءالله ایشان همچنان پابرجا و محکم‌اند و عواطفشان کاملاً کنترل شده است؛ چون به قول خودشان پای دین و شهادت مطرح است. واقعاً تنها گریه کن به شهادت و گواهی تمامی اعضای خانواده‌شان در مورد ایشان محقق شده است. ❖

مخاطب گذاشتیم تا یکی یکی فکر و کشف کند.

❖ چه شد که عنوان «تنها گریه کن» را برای این کتاب انتخاب کردید؟

در ابتدا اسم کتاب این نبود؛ یعنی من اسم دیگری را برای کتاب پیشنهاد داده بودم، ولی وقتی به مشورت گذاشته شد و به عقبه‌ی تألیف این کتاب برگشتیم، اتفاقاتی که ما در جریانش قرار گرفته بودیم و حاج خانم برابمان تعریف کرده بود، به سفارش محمد رسیدیم؛ محمد گفته بود که ما مادر و فرزندیم و آن علقه و عاطفه‌ی مادر و فرزندیم همان طور که بین همه هست، بین ما هم برقرار است. من نمی‌توانم از شما بخواهم که گریه نکنی، اما از طرفی هم دلم نمی‌خواهد که آن عاطفه‌ی مادری بر شما غلبه کند و اشک و بی‌قراری شما باعث شود که دشمنان انقلاب دل شاد شوند. بنابراین، من از شما می‌خواهم که تنها گریه کنید. خاطر من هست، وقتی تألیف کتاب تمام

مثل همه‌ی دختران ازدواج کرده، مادر شده و در بزنگاه‌های رشد این شخصیت، در این سیر خطی و طبیعی، یکی یکی آشکار می‌شود.

❖ در زندگی حاج خانم یک سری حوادث سختی روی داده که شاید برای نسل جوان امروزی صبر و تحملش سخت باشد. آیا شما در این کتاب سعی کردید که تمام سختی‌ها روایت شود؟

واقعیتش، ما سعی کردیم کمی این سختی‌ها را تعدیل کنیم. شاید اگر جزء به جزء تمام اوقاتی را که ایشان گذرانده بود، مکتوب می‌کردیم، کتاب حجیم‌تر از این می‌شد. در واقع، سعی کردیم گذر کنیم و فقط بگوییم و نشان بدهیم. البته مخاطبی که اهل فکر است قطعاً خودش شبیه‌سازی می‌کند. ما سعی کردیم که از کنار یک سری مسائل عبور کنیم. در عین حالی که آن اتفاقات و بزنگاه‌ها را نشان دادیم، ولی مقداری مسائل را هم روی دوش

شهدا گل‌هایی هستند

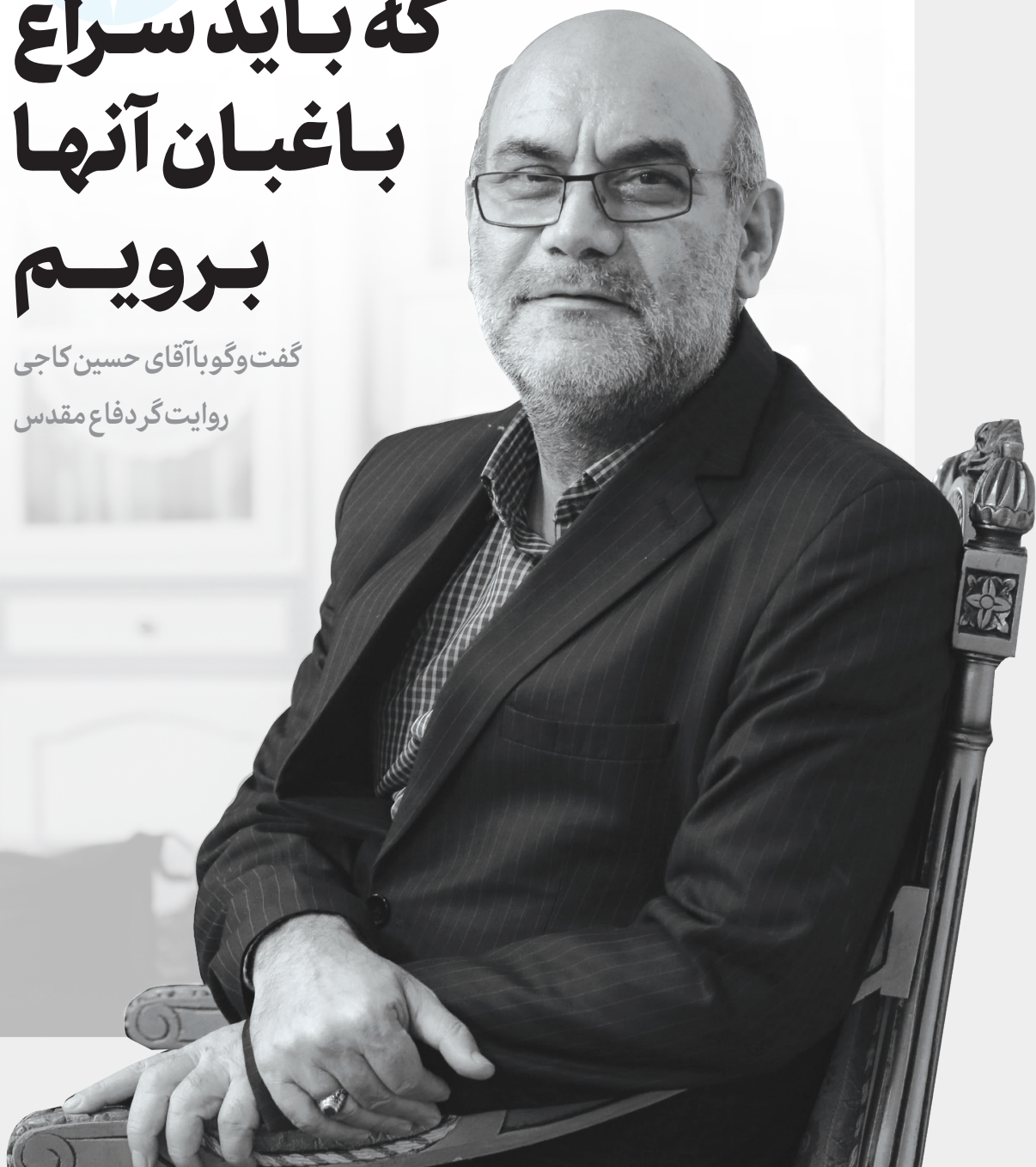
که باید سراغ

باغبان آنها

برویم

گفت‌وگو با آقای حسین کاجی

روایت‌گرد دفاع مقدس



که این گل‌ها را پرورش دادند هم برویم و این کار یکی از ضرورت‌های جامعه است. پیشنهاد من به خانم اسلامی این بود که سراغ باغبان شهید محمد معماریان برود که این گل معطر را پرورش داده و زندگی‌اش را برای نسل‌های آینده به قلم و تصویر بکشد.

❖ در واقع، شخصیتی را پیدا کردید که همچنان جهاد در او ادامه دارد و امروز در عرصه‌ی خدمات اجتماعی و فرهنگی فعال است. پیشنهاد شما به خانم اسلامی این بود که فقط به سراغ مادر شهید برود و فرزندش را روایت کند، یا کل این زندگی را روایت کند؟

نه، من گفتم با همان نگاهی که ما هر جا نگاه کردیم و این مادر را دیدیم، شما روایت کنید. به او گفتم برو این مادر را روایت کن که از دل این مادر این شهید آمده و آن باغبان را روایت کن. قهرمان این خانه و این قصه این مادر است. برو در بطن این مادر روایت کن. پیشنهاد من این بود که با نگاه مادرانه کتاب نوشته شود.

❖ به نظر شما کتاب «تنها گریه کن» چقدر توانسته حس مجاهدت و فداکاری را به مخاطب منتقل کند؟

به نظرم می‌تواند یکی از بهترین کتاب‌های مادرانه‌ی دفاع مقدس باشد. این کتاب یکی از کتاب‌هایی است که هر خواننده‌ای را به خودش جذب می‌کند و مسائلی مثل سبک زندگی جهادی، دفاع، جهاد، کار مواسات، روابط اجتماعی، خستگی‌ناپذیری، نشاط و روحیه می‌تواند به مخاطب الگو بدهد. ❖

❖ جناب عالی چرا پیشنهاد نوشتن چنین کتابی را به خانم اسلامی دادید؟ چه انگیزه‌ای بود که این شهید بزرگوار را برای معرفی و نوشتن کتاب انتخاب کردید؟

محوریت مؤسسه‌ی حماسه در قم کارهای شهدا، ایثارگران، جانبازان است. این مؤسسه به دنبال معرفی و ارائه‌ی الگوهای جدیدی به جامعه است. شناخت من از مادر شهید معماریان به بیش از سی سال برمی‌گردد. با اینکه من خودم راوی و پژوهشگر بودم، با مادری مواجه شدم که در همه‌ی صحنه‌های انقلاب و در هر کار ارزشمندی حضور دارد که می‌تواند برای نسل امروز و آینده الگو باشد. من با مادری برخورد کردم که در انقلاب نقش دارد، در جنگ شوهر و پسرش را به جبهه می‌فرستد، در پشتیبانی جنگ کار می‌کند و پسر شهیدش را خودش تشییع و دفنش می‌کند و بالا سر قبرش می‌ایستد و دستش را به دعا بلند می‌کند، ولی گریه نمی‌کند. مادری که بعد از جنگ هم جهاد در وجودش جاری و ساری است. در راهپیمایی‌ها، در تشییع جنازه‌ی شهدا، در گلزار شهدا، در روایتگری شهدا در شهرستان‌های مختلف حضور دارد. شاید بیش از صد شهرستان ایشان به عنوان سخنران و پیام‌رسان شهدا حضور داشتند. امروز هم در کمک‌رسانی به هم‌نوعان و مواسات و ایشان حضور دارد. فامیل و مردم از دغدغه‌های اصلی ایشان است؛ حتی قرض الحسنه و خیریه‌ای هم دارد و به نیازمندان کمک می‌کند.

خانمی خستگی‌ناپذیر با این خصوصیات که جهاد در او جاری و ساری است، بهترین الگو برای نوشتن کتاب بود. من این نکته را هم به خانم اسلامی گفتم شهدا گل‌اند، ولی ما باید سراغ باغبان‌هایی

◆ در ابتدا خودتان معرفی کنید تا مخاطب کمی با شما آشنا شود.

من نغمه مستشار نظامی هستم، متولد اسفندماه ۱۳۵۹ در تهران؛ حدود بیست سال است که در زمینه شعر فارسی فعالیت می‌کنم. بیشترین فعالیت من در زمینه کارهای فرهنگی است. تا به حال، از بنده پانزده مجموعه شعر منتشر شده که بیشتر در زمینه شعر آئینی، شعر زنان و شعر خانواده است.

◆ شما چگونه با کتاب «تنها گریه کن» آشنا شدید؟ بعد از خواندن این کتاب، چه احساسی پیدا کردید؟

زمینه مطالعاتی بنده بیشتر در حوزه بانوان و زنان است؛ چون دبیر محافل ادبی نهاد کتابخانه‌ها هستم، از استاد مختاری‌پور گران قدر مشورت می‌گیرم. این کتاب را هم ایشان به من پیشنهاد کرد. من با این کتاب بسیار گریستم. چندین بار این کتاب را خواندم و چون خودم مادر هستم، می‌دانم که یک مادر چقدر باید صبور، فداکار و استوار باشد که از جان و مال و فرزندش برای دین کشورش بگذرد. من با هر بار خواندن این کتاب، به این بانوی صبور و فداکار احسنت گفتم. البته بسیاری از زنان غیور کشورم را در آینه بانو اشرف سادات منتظری دیدم. امثال بانو اشرف سادات کم نیستند، اما ایشان اسوه ویژه‌ای است که همیشه با جان و دل پای کار کشور و انقلاب بوده و از ابتدا تا به حال راهش را ادامه داده است. حقیقتاً الگوی خوبی هست. اینکه آدم بتواند مثل ایشان باشد، خیلی سخت است. من نمی‌توانم ادعا کنم که روزی این‌گونه می‌شوم. اگر این الگوها و افراد نبودند، ما الآن امنیت و آرامش نداشتیم.

◆ چه اتفاقی می‌افتاد که این آدم یک دفعه بزرگ می‌شود؟

اگر کتاب را بخوانید، سیر تحول این روحیه و شخصیت را متوجه می‌شوید. البته کرامات زیادی در زندگی ایشان اتفاق افتاده است؛ اما وقتی با امام حسین علیه‌السلام عهد می‌کند که تا پای جان با شما هستم واقعاً پای عهدش می‌ایستد. کرامات و آشنایی با حضرت امام و دیدن صحنه‌هایی که در ایام انقلاب اتفاق افتاده هم در کتاب خیلی زیبا روایت شده است. در قسمتی از کتاب مادری را روایت می‌کنند که در وضعیت



روایت‌های زنانه

قطعه گم‌شده

پازل جنگ است

گفت‌وگو با سرکار خانم مستشار نظامی



آقا برای آن ترکیب بند هم به من لطف داشتند و انگشتر و چفیه شان را به من هدیه دادند. این لطف و بزرگواری حضرت آقا، قوت قلب شاعرانی مثل من است؛ شاعرانی که نگاه شان یک نشانه و تأییدی از آن ائمه اطهار و بزرگواران است. ما این سید بزرگوار را وسیله ای می دانیم که از طرف ائمه اطهار و اجداد گران قدرشان این پیام را می رسانند و این برای ما دل گرم کننده است. چون امسال این ترکیب بند را نوشتم، ترکیب بند زینبی ام نصفه ماند. روز تاسوعا و عاشورا، به خانم گفتم امسال من را قابل ندانستید که ترکیب بند زینبی ام را تکمیل کنم. وقتی پیام و لطف حضرت آقا و هدایای ایشان بابت ترکیب بند حضرت علی اصغر علیه السلام به دستم رسید و خوابی هم دیدم، احساس کردم که ترکیب بند مادر شهید را پذیرفتند. امسال هم

بارداری به شهادت می رسد. به نظرم، دیدن این مظلومیت ها باعث شده که ایشان برای کشور و دین و اسلام علم بردوش بگیرد. ایشان استوار و محکم و بدون هیچ شعاری تا پای جان ایستاد و از اول انقلاب منزل خود را تبدیل به پایگاه بسیج کرد. بعد هم برای کمک به رزمندگان، مردم را در پشت جبهه جمع می کرد و اقداماتی انجام می داد. وقتی هم فرزندشان اجازه خواست، خیلی راحت به او می گوید من اجازه می دهم، حتماً برو و اگر شهید شدی نگران من نباش؛ با وجودی که فقط همین فرزند را داشت. قطعاً با این سیر تحول، ظرفیت های روحی و وجودی در ایشان بوده که برای چنین سرنوشت و سرگذشتی انتخاب می شود. ایشان به معنای واقعی ولایت پذیر است و این مسئله در زندگی و روند ایشان بسیار تأثیرگذار بوده است. در واقع، اثر نفس قدسی حضرت امام و حضرت آقا روی ایشان تأثیر داشته که این مسیر را به خوبی طی کنند.

◆ چه شد که جرقه چنین سروده ای در ذهنتان زده شد؟

به نظر من هر کسی باید به وسع خودش کاری کند. وسع ما شاعران هم، قلم و واژه هایمان است. صد البته که در مقابل صبر زینبی ایشان ناقابل است. چند سالی است که من نذری دارم و ترکیب بند های عاشورایی می نویسم. هر سال نیت و توسل کردم و آن نیتم را از بانو گرفتم. ترکیب بند اولم را در سال ۹۵ تقدیم حضرت آقا کردم و ایشان لطف داشتند و با نگاه پُرمهرشان آن را خواندند. بعد من را برای آن ترکیب بند تشویق کردند. این تشویق باعث شد که من ترکیب بند شُرایی را ادامه دهم. من امسال قبل از عاشورا این کتاب را خواندم. خوب، در آن ایام بود که ترکیب بند بانوی حماسه را نوشتم؛ چون این ترکیب بندها را می نوشتم، دوست داشتم که با مادران شهدا ادامه پیدا کند و اسوه های ایثار و الگوهای زمان خود را که همگی از صبر زینبی الگو گرفتند، در اشعار بیاورم و نشان دهم که این راه و مسیر تمام شدنی نیست و ادامه دارد. این بانوان عزیز با توسل بر حضرت زینب سلام الله علیها، تمام این سختی ها را زیبایی دیدند و در این مسیر قدم گذاشتند. امسال این ترکیب بند را به این نیت نوشتم و یک ترکیب بند تقدیمی هم برای حضرت علی اصغر علیه السلام نوشته بودم که نذر یک طفل بیمار بود و خدا را شکر شفا حاصل شد. حضرت



این سعادت نصیب قلمم شد که برای بانویی زینبی بنویسم و به حضرت زینب سلام الله علیها تقدیم کنم.

وقتی متوجه شدید که حضرت آقاچنین واکنشی داشتند و آن متن عجیب را برای شما نوشتند، چه احساسی به شما دست داد؟

واقعاً وصف ناپذیر است. من دوبار توفیق داشتم که در محضر پُرفیض ایشان شعر بخوانم و هر طیب الله گفتن ایشان را برکتی در کار و اشعار خود می دانم. ان شاء الله سایه آقا بر سرمان مستدام باشد. ایشان امین شعر انقلاب هستند. البته آقا در همه حوزه‌ها حکیم و دانشمندند. در بین شعرا هم بسیار عزیزند. ایشان به ابعاد شعر و ادبیات بسیار مسلط اند و در کتاب خوانی الگوی همه ما هستند. با وجود مشغله‌های فراوان، تازه‌ترین کتاب‌ها را می‌خوانند و تقریظ می‌نویسند. خدا را شکر در دورانی زندگی می‌کنم که رهبری ایشان بر سرماست.

چقدر توانستید حق این مادران و همسران و خانواده شهدا را ادا کنید؟

یک عمر می‌توان سخن از زلف پارگفت

واقعاً خیلی راه است. من به شخصه احساس نمی‌کنم که ادای دینی کرده باشم، ولی شاهد تمام تلاش خود و دوستان شاعرم هستم. بانوان شاعر در تلاش هستند که کاری کنند. قطعاً برای رسیدن به قله‌ها مسیر طولانی است و برای ادای دین به این بزرگواران، اگر سالیان سال هم شعر نوشته شود باز هم کم است. اگر ما که با آن‌ها هم عصر و هم دوران بودیم، شعر ننویسیم حتماً کوتاهی کردیم و در حق خودمان هم جفا کردیم، اگر از این گنجینه‌ها الهام نگرفته باشیم. این کار توشه‌ای برای آخرت‌مان است.

جذابیت کار این بانوان چیست؟ اقدامات آنان چه کمکی به تکمیل پازل تاریخی جنگ و دفاع مقدس می‌کند؟

علت این جذابیت این است که از زوایای دیگری جنگ و زیبایی‌های پشت جبهه را به ما نشان می‌دهند. مقدس بودن جنگ هشت ساله ما در همین صبر زینبی و نگاه‌های زیبای چنین بانوانی است. شاید در نگاه اول جنگ اتفاقی مردانه

به نظر بیاید، اما همان طور که حضرت آقا فرمودند، اگر این بانوان نبودند، اگر همسری شوهر خود را راهی جبهه نمی‌کرد و بار سنگین مسئولیت خانواده را که در آن زمان هر خانواده‌ای هم سه چهار تا فرزند داشت، به دوش نمی‌کشید، آن فتح الفتوح‌های دوران دفاع مقدس حاصل نمی‌شد. در واقع، این بانوان بار مادری و بار مسئولیت فرزندانشان را به دوش می‌کشیدند تا همسرانشان در راه حفظ دین و کشورشان جهاد کنند. این روایت‌های زنانه از جنگ همان قطعه گم شده پازل جنگ است. وقتی ما آثار سینمایی یا آثار داستانی مربوط به جنگ را می‌خوانیم، جنگ عملی نازیبا جلوه می‌کند؛ اما دفاع مقدس ما جنگ نیست، روایت اسطوره‌ای است. دختران شهدا هر کدام روایت و زاویه دید دیگری دارند. جذابیت این روایت‌ها به خاطر همین نگاه خاص و ویژه است. شهدایی که الگو و اسوه‌اند، پس پرده رازهای نهانی داشتند که بخشی در این کتاب‌ها گفته شده و بخشی هم در دل آن بزرگواران به صورت گنجینه نهان مانده است. با توجه به اینکه شما در مسیر مادری و همسری دغدغه و دل‌بستگی به مفهوم انقلاب

ازدواج و خانواده شوید، از همه پیشرفت‌هایتان جا می‌مانید و مادرشدن جلوی پیشرفت شما را می‌گیرد. من به عنوان کوچک‌ترین عضو فعال جامعه این حرف را قبول ندارم. مادران ما خودشان فرهنگی بودند و فعالیت‌های فرهنگی خوبی هم داشتند. ما بانوانی داریم که در حوزه‌های مدیریت فرهنگی بسیار خوش درخشیدند و فعالیت می‌کنند. بانوان پزشکی داریم که در همین ایام کرونا در عین فعالیتی که در اجتماع داشتند، به خانواده‌شان هم رسیدند. من کوچک‌ترین عضو این جامعه هستم، ولی بر اساس تجربه شخصی خودم می‌گویم که خوشبختانه فعالیت خانم‌ها در جامعه ما هیچ منافاتی با مادری و همسری ندارد. خانم ایرانی می‌تواند در عین حال که به وظایف مادری و همسری‌اش می‌رسد، فعالیت اجتماعی هم داشته باشد و این به خاطر فضای امن فرهنگی موجود است که در این سال‌ها حاصل شده و خوشبختانه خانم‌ها هم از این فضا بهره‌مند شدند. عرصه نوشتن، فعالیت‌های اجتماعی و علمی برای همه باز است. همسر من هیچ وقت مانعی برای فعالیت‌های اجتماعی من نبود؛ چون می‌دانست مسیر من در راستای حفظ حریم خانواده است. فرزندم هم همراه من بوده است. این فعالیت‌ها باعث می‌شود که بچه‌ها بدون مستقیم‌گویی ما در همین مسیر قرار گیرند؛ حتی اگر در معرض یک سری امواج از سمت هم‌سن و سالانشان باشند، آن امواج را نپذیرند. به فرض اگر لباسی در جامعه پوشیده می‌شود که با فرهنگ ما هم خوانی ندارد، فرزندم به این موضوع آگاه است و از این ناهنجاری‌ها حذر می‌کند. این مسیر سخت است، ولی این سختی و این مسیر خیلی کمتر از سختی راهی است که مادران شهدا رفتند و زمانی که فرزندان‌شان شهید شدند باز هم صبر زینبی کردند. به نظرم این نگاه و مقایسه، مسیر را برای من خیلی هموار کرده است.

اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

من علاوه بر اینکه از این بانوی حماسه‌ساز، سرکار خانم اشرف‌سادات منتظری تشکر می‌کنم، از نویسنده کتاب هم تشکر می‌کنم؛ چون ایشان واقعاً هنرمندانه این کتاب را نوشتند. ایشان در کنار قلم بسیار خوبشان، عناوین فصل‌ها را بسیار شاعرانه و زیبا و مرتبط انتخاب کردند. ان شاء الله خدا توفیقاتشان را افزون کند و بیش از این همیشه موفق باشند. ❖



اسلامی دارید و در زمینه‌های فرهنگی فعالیت می‌کنند، این وظایف شما را اذیت نمی‌کند؟ بهتر است برای پاسخ به این سؤال ابتدا به همین کتاب برگردیم. خانم اشرف‌السادات منتظری، زن توانمندی است که امام به این زن که می‌تواند مؤثر باشد، شخصیت داد. من همین حس را در مادر بزرگ خودم و در خیلی از زنان نزدیکانم دیدم که در آن زمان احساس کردند که هم می‌توانند مادر و همسر و پاکدامن باشند و هم در جامعه نقشی ایفا کنند. امروز خانم‌های جامعه ما در همه عرصه‌ها فعال هستند. گاهی در دانشگاه‌ها تعداد خانم‌ها بیش از آقایان است. نه اینکه بخواهم تفکیک جنسیتی قائل شوم، ولی تا قبل از انقلاب مثلاً در تاریخ ادبیات فارسی، تعداد ستاره‌های شعر و ادب در خانم‌ها انگشت شمار بود. البته از ستاره‌های شعر و ادب، ما پروین را داشتیم، ولی الآن کتاب‌های شعری که از خانم‌ها چاپ می‌شود، قابل شمارش نیست.

انقلاب اسلامی هویت زن را به آن هویت واقعی و درونی که در عین لطافت و عفت در حضور اجتماعی هست، نزدیک کرده است. الگوهای غربی می‌گویند که اگر شما وارد مسیر

سرودهای از حماسه

خانم نغمه مستشار نظامی بعد از آنکه سه بار کتاب «تنها گریه کن» را خواند و به قول خودش، هر بار آن را با چشمان خیس و ماشاالله گویان به پایان رسانده، ابیاتی را در رثای حماسه‌ی مادران و همسران شهدا سرود و این ترکیب بند را ذیل نامه‌ای برای رهبر انقلاب فرستاد. در بخشی از این نامه آمده است: «با توجه به توصیه‌ی شما در سرودن از حماسه‌ی مادران و همسران شهدا توسط خانم‌های شاعر و روایت زندگی این بانوی نستوه بر خودم فرض دیدم به وسع قلمم ابیاتی تقدیم به ایشان و شهید و الامقامشان بنویسم.»

رهبر انقلاب هم در حاشیه نامه خانم نغمه مستشار نظامی و درباره‌ی این ترکیب بند نوشتند:

بسیار کار درست و بیگانه‌کننده؛ آن بانوی شهید پرور و آن حماسه در خور چنین کتابی است -
ایضا برای دیگر مادران درجه‌بندی در قم - مانند مادر شهیدان زین الدین - و در هر هم کشور نیز
زالال گریه‌ی شاعران، آثاری بیافریند. من هم آن کتاب را خواندم و حیرانم
تقریبات بر آن نوشته‌ام

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار کار درست و بجائی کرده‌اند؛ آن بانوی شهید پرور و آن حماسه در خور چنین ستایش است. ایکاش برای دیگر مادران ارجمند شهیدان در قم - مانند مادر شهیدان زین الدین - و در سراسر کشور نیز زالال قریحه‌ی شاعران، آثاری بیافریند. من هم آن کتاب را خواندم و چند کلمه تقریظ بر آن نوشته‌ام.

بند‌های اول و دوم ترکیب بند زیبایی خانم نغمه مستشار نظامی درباره راوی کتاب «تنها گریه کن» که در نثای حماسه‌ی مادران و همسران شهدا سروده شده را می‌توانید اینجا بخوانید:

بند دوم

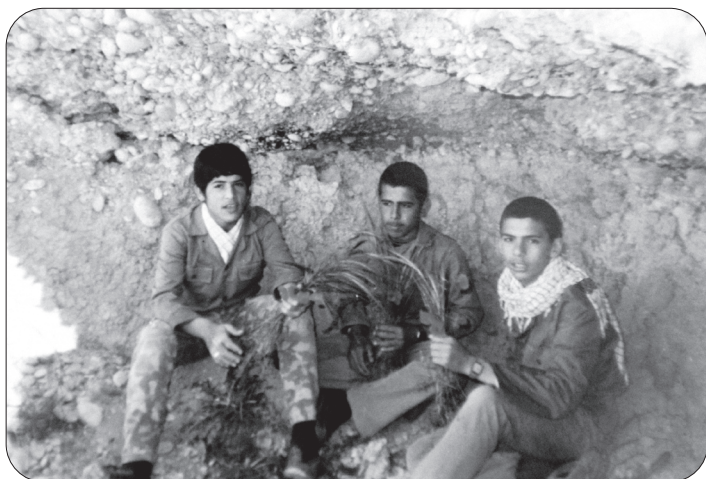
بخوان به نام خدا داستان ایمان را
حدیث زینبی مادران ایران را
بخوان به نام خدا از شکوه بت شکنان
که روح تازه دمیدند باغ و بوستان را
پس از حماسه‌ی گردآفرین دوباره بخوان
غرور صف شکن این زن مسلمان را
به سمت لشکر طاغوت بی سلاح دوید
که جاودانه کند شوکت سلیمان را
اگر چه مادر و همسر ولی به راه "ولی"
گرفته در کف اخلاص گوهر جان را
بخوان حکایتی از صبر "اشرف السادات"
که یادگار بماند زنان دوران را
شکوه شیرزنی، مادری صبور و شکور
نماد عشق و بصیرت، غرور شعور و شعور

متن کامل این شعر را می‌توانید در پایگاه
اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR مشاهده کنید

بند اول

حماسه بی زن و زن بی حماسه بی معناست
که مرد بی مدد عشق در جهان تنهاست
کجاست خانه‌ی سبزی بدون دستی گرم
که باغبان و پرستار و مرهم گلهاست
زن از نخست، اگر مادر است، اگر همسر
همیشه مظهر آرامش است و عطر صفاست
زنان لطافت تاریخی حکایاتند
که قصه گرچه غم انگیز، صبر زن زیباست
شبیبه ساره صبور است و مثل مریم پاک
شبیبه آسیه در مصر منجی موسی ست
اگر به هیئت بلقیس سرزمین سبا
وگر به هیئت هاجر نماد سعی صفاست
بدون فاطمه (س) دنیا برای مولا هیچ
بدون فاطمه (س) پیغمبر خدا تنهاست
بدون زینب کبری (س) کدام خطبه‌ی ناب
طلا به دار پیام بلند کرب و بلاست

زمان رسیده به تکرار مادرانه‌ی عشق
بگو به نام خدا شرحی از ترانه‌ی عشق



وصیت نامه شهید معماریان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَلَا حَسْبَ لَنَا دُنْيَانَا وَآلِهَاتُنَا إِلَّا بِرَحْمَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَقَاتُ كَرِيم

بنده حقیر خدا محمد معماریان چند خطی به حسن و انصاف و محبت برای بازماندگان و فرزندان این راه مقدس به یادگار میگذارد. در ابتدا به یگانگی دو وحدت خداوند متعال پیامبری حضرت محمد و پیامبران سلف و امامت حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان پاکش اقرار و اعتراف نموده و از نگاه خداوند متعال میجویم که ما را از پیروان و شیعیان آمان قرار دهد.

پدر و مادر عزیزم؛ شما را از گزند و نیت من برای رفتن حجب بسته نگاه بودید و میدانستید که فرزندتان ای لیلیک گفتن برای سردشیدن امام حسین اطاعت از فرمان علی فقیه و مرجع تقلید حضرت امام بوده و پدر و مادر عزیزم؛ خدا را تسکین کنید که شما را بمن عنایت کرد و خیلی من حق آردید شما را از صمیم دل دست ارم من میسوزانم از زحمات شما تشکر کنم ولی از خدا میجویم که فضل و کرمش شما را مورد رحمت قرار دهد. پدر و مادر عزیزم؛ از اینکه فرزند خوب و شایسته ای برای شما نبوده ام امیدوارم بخاطر خدا و به بزرگواریتان مرا بخشید دست هر دو را شامی بوسم برادر و خواهرم؛ اگر توانستم برادر خوبی برای شما باشم از شما طلب نمودم و ارم خواهرم از شما میجویم همانطور که به حضرت فاطمه زهرا در راه در شش تنگ جسمه دید بازیم تشکر بگویم و همچون شیر زن که بلا حضرت زینب در شما در هم کسب کنید همه شما را بخدا می سپارم خدایا زگر در درک ما را همچون زنگ در درک همه ز آل محمد عزرا دره

تن صحبت و وصیت شهید معماریان قبل از شهادت با مادرش

مادر، این مرتبه عازم سبزه ستم و دیگر باز نمیکردم منتظر نامه من نباش زیرا این فهد صد ر صد شهید می شویم و هیچ شکی در این مسأله ندارم. دوست ارم اگر بگیرم نباید تطاعت نداشته باشید مادر مطمئن باش هر شهیدی که بر زمین می افتد حضرت ابا عبد الله سرور ما به دامن بگیرد و ایمان سردشیدن شود. مادر دعا کن طوری شهید شوم که نیازی به غسل نباشد و تقایم امام حسین مرا غسل دهد مادر شمایک کفن از بیت الله احترام برای خودت آوردی اگر راضی بودی بگیر ما با آن کفن و دفن نمایم و پاره پاره سبزه که ای که از فرزندهای ۷۲ تن سوزید و در دیده روی صورتهم بگذارد اگر برای من مجلسی در منزل برگزار نمودید رضی شتم که خانمی بدون حجاب کامل اسلامی را آن مجلس شرکت کند و طیفه شرعی شاست که او را از مجلس اخراج کنید اگر بپسین بتم آمد و برای شما مقدور بود در مسجد الحرامی (شاه سعادت) بر بید زیرا من بر این سبب خیلی علاقه دارم که میکرومین کیبا و دیگر این خانه خدا را ببیند. مادر از پروردگار بخواه که شاست تقامت و صبر عنایت فرماید تا بتوانی خودت بگیرم را دفن نمایی و بدست خود امانت الهی را به صاحب اصلی برگردانی و بگوئی که خدایا امانت را در راه مقدس اسلام به یگانگت تقدیم نمودم و خدایا از ما راضی باشی و دنبال بگیرم که یکن که دشمن اسلام و انقلاب شاد گردد

فرزند کوچک شایسته معماریان



آستان مقدس
حضرت فاطمه معصومه

خصوصیات و امتیازات استان‌های کشور در بیانات رهبر انقلاب اسلامی

مقیم در همه‌ی دیدارهای استانی، اجمالی از شناسنامه‌ی آن شهرستان را به یاد مردم عزیز آن خطه بیاورم تا احساس افتخار و هویت و شخصیت کنند... مردم باید بدانند چه ارزشهای والایی آنها را در طول زمان در اوج قلعه‌ی افتخار قرار داده است. (۸۳/۴/۱۵)

استان قم

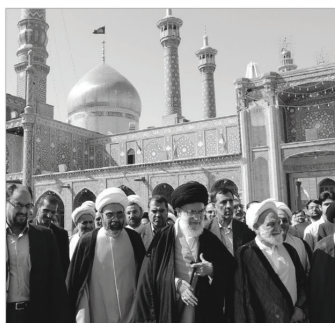


شهید جعفر حیدریان

از شهیدان این دیار

آن روزی که شهید حیدریان از شهر قم بایک عده‌ی معدودی بلندشدرفت کردستان و در مقابل دشمن جنگیدند، آن روز ملت ایران در غربت کامل بود؛ در مقابل ماهمه‌ی اردوگاه غرب ایستاده بود؛ همه‌ی امکانات جهانی علیه ما مجهز شده بود. چند تا جوان از قم، چند تا جوان از فلان شهر دیگر، از سراسر روستاها، از سراسر شهرها، اعتقاد به معامله‌ی با خدا را در عمل نشان دادند. (۸۹/۷/۲۸)





برخی از دیدارهای رهبر انقلاب در سفر به استان قم

مهر ماه ۸۹

مردمانی مجاهد و بصیر



ویژگی‌های طبیعی

کشاورزی برجسته



ویژگی‌های انسانی و معنوی

در دوران معاصر، قم پایگاه برترین معارف اسلامی و الهی شد و به برکت مجاهدت و بصیرت و حضور علمای بزرگ، سرچشمه‌ای از این نقش‌جوید که شرق و غرب دنیای اسلام از آن بهره‌مند شده‌اند. این مردم، در طول این سی سال بعد از پیروزی انقلاب، در همه مقاطع، با اخلاص، صدق و صفا و با بصیرت مثال‌زدنی وارد میدان شدند. (۸۹/۷/۲۷)



دفتر مطبوعاتی مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۸



خرید کتاب

تنها گریه کن

